

باسمه تعالی

۱. مسأله ۶: إذا كان في الظلمة
۲. بل إذا شك في حدوث فرش أو نحوه بعد العلم بعدمه
۳. مسأله ۷: إذا رقع نعله بوصلة طاهرة فتنجست
۳. و أما إذا رقعها بوصلة متنجسة ففي طهارتها إشكال
۴. الثالث من المطهرات الشمس

موضوع: طهارت (مطهریت ارض / مساله ۶ و ۷ - فصل هفتم: مطهریت شمس)

نکته: جهت سهولت در قرائت متن، تمامی کروشوها ([]) از فایل منتشر شده (یعنی فایل PDF) حذف شده‌اند، لکن در متن اصلی، کروشوها کماکان موجود هستند تا اختلاف میان بیان استاد و آنچه ما اضافه کرده‌ایم، روشن شود.

مسأله ۶: إذا كان في الظلمة

ولا يدري أن ما تحت قدمه أرض أو شيء آخر من فرش و نحوه لا يكفي المشي عليه فلا بد من العلم
بكونه أرضاً

اگر کف کفش یا کف پا نجس است و ما روی زمین راه برویم، در حالی که محیط، تاریک است، البته ایشان فرض ظلمت کرده اند -ولی می توان چنین هم فرض کرد که مثلاً شخص، اعمی است- و ندانیم زیر پایمان فرش است یا ارض است؛ در این صورت، اگر آنچه بر رویش راه می‌رویم، موکت باشد، کف پا یا کفش پاک نمی‌شود. اگر موزاییک باشد، پاک می‌شود. یا مثلاً پای برهنه است دارد راه می‌رود و زیر پایش سنگ است اما نمی‌داند موزاییک است یا سرامیک است^۱ یا اینکه سنگ است، که اینها خیلی به هم شبیه می‌باشند؛ سید فرموده‌اند: در این صورت، کف کفش و پا طاهر نمی‌باشد. خوب، این شبهه‌ای موضوعیه است و باید به اصل عملی رجوع کنیم. در اینجا دو استصحاب داریم که می‌گویند کف پا نجس است. یکی

^۱. (سرامیک لعابی دارد که این لعاب روی موزائیک، مانع است و از اجزاء ارضیه نمی‌باشد لذا اگر روی سرامیک راه برویم مطهر کف کفش و پا نمی‌باشد)

استصحاب عدم تماس است - چرا که موضوع طهارت، تماس با ارض است و استصحاب می گوید که تماس نگرفت که این اصل موضوعی است - و یک اصل حکمی^۲ موافق هم هست که هر دو باهم جاری می باشد.

این استصحابها حاکم بر طهارت است اما همیشه استصحاب موضوعی حاکم بر استصحاب حکمی می شود. در صورت تفاوت دو اصل با هم، اصل موضوعی بر اصل حکمی مخالف مقدم می شود. اما در جایی که هر دو اصل موافق باشند، هر دو استصحاب جاری می شود چرا که شبهه موضوعیه است.

بل إذا شك فی حدوث فرش أو نحوه بعد العلم بعدمه

يشكل الحكم بمطهريته أيضا.

اما فرع دوم: کف این اتاق می دانیم به مدت یک ساعت فرش و موکت نبوده است و از اجزاء ارضیه بوده است، احتمال می دهیم این کف اتاق را مفروش به موکت کرده باشند و احتمال هم می دهیم که مفروش نکرده باشند - فرق این حالت با حالت قبل این است که در اینجا حالت سابقه، اجزاء ارضیه است - الان که در این اتاق راه می روم و نمی دانم کف اتاق، اجزاء ارضیه است یا خیر، سید در ما نحن فیه فتوا نمی دهد نه فتوا به طهارت و نه فتوا به نجاست.

اما به نظر ما وجهی برای احتیاط نمی باشد چرا که استصحاب اول می گوید کف پا یا کفش با ارض تماس نگرفت و استصحاب دوم هم می گوید نجاست باقی است، تنها چیزی که شبهه دارد این است که استصحاب دیگری هم هست که می گوید کف اتاق موکت نشد لکن این استصحاب جاری نمی شود چرا که اصل مثبت است به این توضیح که: عدم موکت بودن زمین، لازمه‌ی عقلی آن تماس است.

وجه احتیاط سید، شاید شبهه‌ی جریان استصحاب عدم مفروش بودن باشد که در این صورت، معارض با دو استصحاب دیگر می باشد که در نتیجه‌ی تعارض این استصحابها، نوبت می رسد به قاعده طهارت. و در اینجا استصحاب عدم مفروش بودن بر قاعده‌ی طهارت مقدم نمی شود چرا که درست است که این استصحاب، اصل سببی است اما یک سبب عقلی است نه شرعی و اصل سببی فقط در سبب شرعی مقدم می شود بر اصل مسببی.

^۲. اصل حکمی به خود حکم خورده است نه موضوع؛ نمی دانم که کف پایم طاهر است یا نجس؟ استصحاب می گوید منتجس است.

مسأله ۷: إذا رقع نعله بوصله طاهره فتنجست

تطهر بالمشی

ایشان می فرمایند اگر کف کفشش یک وصله‌ای زد، یک تیکه‌ای زد که پاک بود و بعد در اثر راه رفتن بر زمین، آن تکه نجس شد، می گویند اگر دوباره راه برود پاک می شود. دلیل این فتوا، عموم روایات است. و وجهی ندارد که روایات، منصرف باشند به کسی که کفشش وصله نخورده باشد ضمن اینکه تعلیل ان الارض تطهر بعضها بعضا شامل مانحن فیه می شود و خصوصیتی ندارد که منحصرش کنیم به کسی که کفشی وصله نخورده باشد.

و أما إذا رقعها بوصله متنجسة ففي طهارتها إشكال

لما مر من الاقتصار على النجاسة الحاصلة بالمشی على الأرض النجسة.

سید مسالهی دیگری را در اینجا طرح کرده و آن هم این است که: اگر به کفشی، یک تکه و وصله‌ی نجس را به آن بزنیم - یعنی قبل از اینکه روی زمین راه برویم، این وصله نجس بوده - آیا با راه رفتن روی زمین، این وصله‌ای که قبل از ترقیع، نجس بوده، پاک می شود یا نه؟

سید در اینجا احتیاط کرده اند و فتوا نداده اند. بحث این مساله قبلا گذشت که ادله‌ای داریم که می گویند اگر شیئی نجس شد، تطهیرش به غسل است. از تحت این ادله اموری را خارج کردیم که یکی از آن موارد، مطهریت ارض است. در مطهریت ارض، عرض کردیم که ادله‌ی مطهریت مال جایی است که نجاست در اثر مشی یا حرکت بر زمین حاصل شود اما اگر نجاستی خارج از مشی یا حرکت باشد، ادله‌ی مطهریت ارض شاملش نمی شود و رجوع به آن عمومات و اطلاقات می کنیم که می گویند مطهر شیء نجس، غسل است. پس در مانحن فیه هم می گوئیم این رقع پاک نمی شود و اگر بخواهیم تطهیرش کنیم باید غسلش کنیم. پس سید ولو احتیاط کرده اما ظاهرش این است که جایی برای احتیاط نیست. مثال زدیم: اگر به خود کفش خون بینی بریزد و روی زمین راه برویم این کف کفش پاک نمی شود. کأن توهم شده که چون این وصله جزئی از کفش شده، حکم کفش را پیدا کرده و با راه رفتن بر زمین پاک می شود. البته سید درباره‌ی وقتی که نجاست کف کفش از غیر از راه رفتن بر زمین حاصل شده باشد در تطهیرش با راه رفتن بر زمین احتیاط کرده پس احتیاط ایشان در این مساله، مبتنی بر آن احتیاط سابق است.

الثالث من المطهرات الشمس

مشهور و اکثریت قریب به اتفاق بین فقهاء، مطهریت شمس است فی الجملة؛ اما افراد اندکی که شاید به عدد انگشتان یک دست هم نرسد، کلا مطهریت ارض را منکر شده اند. برخی از قدما و متوسطین و متأخرین، این را منکر شده اند. ما هم اصل مطهریت شمس را قبول کردیم و عمده دلیل ما هم روایات است، که ابتدائاً این روایات را می خوانیم و به مناسبت، ما هم با سید وارد تفصیل متن و روایات می شویم. عمده روایتی که مستند این حکم قرار گرفته، صحیح زراره است که سندا و دلالتا روایت خوبی است:

وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۴۵۱

۴۱۴۶-۱- مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ الْبَوْلِ يَكُونُ عَلَى السَّطْحِ أَوْ فِي الْمَكَانِ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ فَقَالَ إِذَا جَفَّتْهُ الشَّمْسُ فَصَلِّ عَلَيْهِ فَهُوَ طَاهِرٌ.^۳

می گوید اگر بر سطح - یعنی بر پشت بام - بول باشد، یا نه، در مکانی باشد که محل نماز است، امام (علیه السلام) فرمودند اگر خورشید آن رطوبت را خشک کرد، در آن مکان، نماز بخوان، پاک است.

این فیهو طاهر به منزله‌ی تعلیل برای جواز نماز است یعنی: چطور می توانیم در این مکان نماز بخوانیم؟ چون پاک است. روایت دوم، صحیح دیگر زراره است. حدید بن حکیم که در سند این روایت قرار گرفته از ثقات است، نه علی بن حدید که از ضعاف است. بلکه حتی اگر حدید بن حکیم هم ضعیف بود، خللی وارد نمی کرد، چرا که وقتی دو نفر با هم روایت کرده اند، همینکه زراره که ثقه است، نقل کرده است کفایت می کند و ضعف نفر دیگر، مخل به صحت روایت نیست.

وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۴۵۱

۴۱۴۷-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ وَ حَدِيدِ بْنِ حَكِيمٍ الْأَزْدِيِّ جَمِيعًا قَالَا قُلْنَا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ السَّطْحِ يُصِيبُهُ الْبَوْلُ أَوْ يُيَالُ عَلَيْهِ أَوْ يُصَلِّي فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ فَقَالَ إِنْ كَانَ تُصِيبُهُ الشَّمْسُ وَ الرِّيحُ وَ كَانَ جَافًا فَلَا بَأْسَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ يُتَّخَذُ مَبَالًا.^۴

^۳ (۶) - الفقيه ۱ - ۲۴۴ - ۷۳۲.

^۴ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

قلنا که در سند روایت آمده، در جایی گفته نمی‌شود که هم‌زمان با هم حرف می‌زدند یا مراد این نیست که یکی می‌پرسد و دیگری بعد از آن که اولی سوالش تمام شد، همان را تکرار می‌کند. این قلنا بیشتر جایی است که یکی سوال را می‌کند اما دو نفری با هم برای یک سوال آنجا رفته باشند. یک بار من می‌روم پیش زید و شخصی پیش او هست و از او سوال می‌کند، اینجا درست نیست که بگوییم قلنا لزید، چون سوال را او پرسید و من فقط سوال و جواب را شنیدم و اکنون که می‌خواهم نقل کنم، درست نیست بگوییم قلنا لزید. این قلنا لزید را بیشتر در جایی می‌گویند که دو نفر با هم برای یک سوال می‌روند. یا تصمیم می‌گیرند یک سوال را از امام (علیه السلام) بپرسند.

در روایت دارد: قلنا لابی عبدالله (علیه السلام): السطح یصیبه البول او یبال علیه ا یصلی فی ذلک المکان؟

پشت بامی هست که بول به آن اصابت کرده یا پشت بامی است که اصلاً رویش بول شده. یک وقت مکان جایی است که انسان رویش بول می‌کند، یک دفعه به مکانی، بول اصابت کرده. سوال از هر دو است. یک معنای دیگر هم احتمال دارد که مراد، پشت بامی باشد که مبال باشد. البته مراد، دستشویی -جایی که قضای حاجت می‌کرده‌اند- نیست، بلکه مکانی بوده که فقط درش بول می‌کردند. در دستشویی‌های عمومی هم گاهی مکانهایی درست می‌کنند برای شخصی که فقط می‌خواهد ادرار کند. در آن زمانها متعارف بوده که پشت‌بام‌ها مبال بوده یعنی فقط یکی از دو حاجت را که بول بوده در آنجا قضاء و اداء می‌کرده‌اند. پس مراد یا این است که رفته پشت بامی و بول کرده یا اینکه پشت بامی است که خودش محل بول است. در روایت دارد: ا یصلی فی ذلک المکان؟ امام (علیه السلام) فرمودند: ان کان تصیبه المشس و الریح و کان جافا، اگر خورشید و باد اصابت می‌کند و خشک هم باشد، اشکال ندارد.

الا ان یكون یتخذ مبالا. این «الا» استثناء از لا بأس می‌باشد. مانعی نیست مگر در این صورت که آن مکان، محل بول اتخاذ شده باشد، محل ادرارشان آنجا باشد. عبارت قبل و بعد از الا را باید توضیح دهیم:

عبارت قبل از الا معنایش این می‌باشد:

ظاهر کلام امام (علیه السلام) که فرموده اند که اگر خورشید و ریح به آنجا رسیده باشد و خشک باشد می‌توان نماز خواند، این دو احتمال هست: یکی اینکه مکان، نجس است اما برای نماز معفو است -که بعضی فقهاء هم از روایت، همین را استفاده کرده‌اند-

^۵ (۷) - الکافی ۳ - ۳۹۲ - ۲۳.

^۶ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

. چطور، خون نجس است و روی بدن یا لباس ما که باشد، لباس و بدن ما واقعاً نجس است اما معفو است و ما با آن بدن یا لباس نجس می‌توانیم نماز بخوانیم.^۷

احتمال دیگر این است که: یصلی فی ذلک المكان لا باس چون پاک شده با تاییدن باد و خشک شدن. این دو احتمال هست اما احتمال اول -که عفو باشد،- یک احتمال فقیهانه است نه فهم عرفی؛ فهم عرفی این است که این مکان، پاک است. گفته نشود که همین که عرف می‌فهمد که نماز می‌توان خواند و مشکلی ندارد، کفایت می‌کند، نه کافی نیست. اگر فهم عرفی این است که این پاک است، معنایش این است که معامله‌ی طاهر می‌کند با آن. اگر امام (علیه السلام) مرادشان این است که نجس است ولی برای نماز معفو است، این یک فهم فقهی و فقیهانه است و عرف کی از این جمله می‌فهمد که معفو است؟ امام (علیه السلام) می‌فرمایند می‌توانی نماز بخوانی؛ خوب در ذهن عرف این هست که مکان مصلی ولو محل سجده‌اش باید پاک باشد و فهم عرفی این است که این مکان پاک است و اگر مراد امام (علیه السلام)، خصوص عفو باشد این مقدار بیان کافی نیست. فهم عرفی از این مقدار و بیان این است که این مکان، پاک است. پس این مکان، پاک است. عبارت بعد از الا:

اما اینکه امام (علیه السلام) فرمودند الا ان یکون یتخذ مبالا؛ چون خود امام (علیه السلام) فرض کرده‌اند که خشک هم هست، یعنی اگر مبال باشد با وجود خشکی، فیه باس و باز نمی‌تواند نماز بخواند. پس فرض خشکی را امام (علیه السلام) در قبلش فرمودند: و کان جافا فلا باس به یعنی در همین مکان جاف، الا ان یکون یتخذ مبالا. در این استثناء دو احتمال هست: یکی اینکه حمل بر کراهت کنیم یعنی اگر مبال، آفتاب برش تایید و خشک شد، پاک هست اما نماز خواندن در آنجا کراهت دارد.

یا آن که حمل بر حرمت وضعی و تعبد شرعی کنیم یعنی در باب سطحی که مبال است، تعبد شرعی است که ولو پاک است اما نماز در آنجا باطل است و لو به خاطر این باشد که قداست نماز با این مبال نمی‌سازد. انسان، عبادت الاهی را در مبال انجام دهد چون مبال به هر حال یک مکان قدری است و با قداست این عبادت الاهی نمی‌سازد. ممکن هم هست که ارشاد به هتک باشد که در صورت سجده بر مبال است چرا که در غیر سجده، ترکیب انضمامی می‌باشد نه اتحادی معصیت کرده است اما نماز

^۷ در مورد محل سجده این طور نیست و اگر محل سجده نجس باشد، ولو خشک باشد، سجده و نماز صحیح نیست.

باطل نمی باشد اما در سجده ترکیب با هتک اتحادی است و خود سجده مصداق هتک است لذا استثناء می شود علی القاعده و تعبد شرعی در کار نیست.

پس یک احتمال، کراهت است یک احتمال، تعبد شرعی است و یک احتمال این است که اگر سجده بر مبال، خودش مصداق هتک باشد، استثناء علی القاعده خواهد بود.

گفته نشود که خورشید، فقط بول در غیر مبال را تطهیر می کند اما در مبال، مطهر نمی باشد، این، غیر عرفی است و استظهار از این روایت نمی شود. یعنی اینکه مبال خصوصیتی داشته باشد که اگر آفتاب به غیر مبال بتابد مطهر باشد ولی اگر به مبال بتابد مطهر نباشد، این، غیر عرفی است که خود تکرار نجاست در این تعبد تأثیر داشته باشد و مثلاً اگر صد بار جایی بول شده باشد و بعد با آفتاب خشک شود، تطهیر نشود اما اگر یک بار بول شده باشد و بعد با آفتاب خشک شود؛ این، غیر عرفی است.

لذا این روایت دلالتش خوب است و ذیل روایت مضر به مطلب یعنی دلالت بر مطهریت شمس نمی باشد. شاید امام (علیه السلام) این را مصداق هتک دیده اند که سجده در این مکانی، هتک خداوندی است که در این صورت، ترکیب، اتحادی می شود. این که در روایت، ریح هم آمده، بعدا بررسی خواهد شد. فعلا همین که در روایت، شمس آمده برای ما کافی است.